بس کشته بخون خفته و کس نیست مددگار

و با رجوع به تاریخ و افتخارات کهن کشور ، در کمال استادی ، تاریخ را در آئینه شعر اینگونه منعکس میسازد :

بس قرن پس از قرن که چون کوه ستادیم
بس شهر کشودیم و بسی قلعه گشادیم
ما مسند بیداد گران داده بیادیم
بت خانه گرفتیم و به بت پای نهادیم

آتشکده شد خامش و زنار به زنهار

محمود چو شمشیر خدا کرد حمایل
وی کشتی اسلام رسانید به ساحل
بر دفتر آئین کهن زد خط باطل
تا دین خدا برد قبائل به قبائل

یلغار به یلغار زد وتیغ به تا تار

از نام تو «غوری» شده هم پایهٔ گردون
«سوری» زده از دولت تو چتر همایون
از خنجر «اکبر» شده بس معرکه گلگون
از دشنهٔ «ایوب» به عشق تو چکد خون

ای نام همایون تو زینت ده اعصار

وبدین سان مظلومیت ملت افغان رابیان میدارد :

از ما به جهان مردم بیچاره تری نیست
مظلوم تر از ملت افغان دگری نیست

صد شهر بخون تر شده کس راخبری نیست
سوگند بنامت که چوما دربدری نیست
نی دار بجا مانده در آنجا وله دیار

درادامه به یک حقیقت روشن وانکار ناپذیری برمیخوریم که چهرهٔ کریه مسببین اوضاع کنونی یعنی کسانیکه جاده صاف کن استعمار سرخ وزمینه ساز نفوذ امپریالیزم تبهکار روس وبه قدرت رسیدن چاکران بدین ووطنفروش آن در کشور ما بودند ، رسوا میشود .

یعنی اینکه حکومات فاسد وخاین افغانستان که در طول بیش از (۶۰) سال بابستن قرار داد های ظالمانه واسارتبار نظامی ، فرهنگی ، وروابط ننگین سیاسی به عهد خداوندی وپیمان رسول او واحساس مسوولیت در برابر مردم پشت پا زدند وبا ملحد پروری ومسلم آزاری درجهت عملی شدن پلانهای شوم استعمار خون آشام شرق گام برداشته وننگ ابدی تاریخ راکمائی نمودند.

ودر اینجاست که حقیقت روشن وتاریخی فوق رادر این «نوا یش» اینگونه می یابیم :

برمسند اجلال کسانیکه نشستند
پیمان تو وعهد خداوند شکستند
میثاق به اهل ستم وکفر ببستند
با غیر پیوستند و زاحباب گسستند

ازیار بریدند و پیوستند به اغیار

در اخیر مظلومیت وستمکشی ملت را شرح میدهد :

من حامل فریاد شهیدان وفایم
من قاصد درد والم ورنج وعنایم
من نالهٔ زنجیر اسیران جفایم
آواره وگم گشته ندانم بکجایم

ای ابر کرم بر سر آواره دمی بار

درتحت عنوان«شهرآفتاب‌ها» ، استاد به‌کاخ شکوه‌ستمگران، دوروئی سردم جهان وبی‌ربطی‌الفاظ ومعانی اشاره نموده و ...ایات استعمارگران را بیان میدارد :

گویند خلع اسلحه اما نموده اند

معمور شهرها به نگاهی خراب ها

لافند از کرامت انسان وکشته اند

جمعی به زیر آتش وجمعی درآب‌ها

شمشیر تیزاین‌دوسه‌کشورستان دریغ

یکروز کس ندید نهان در قراب ها

خلیلی به یقین میداند که توقع صلح ودوستی از استعماگران کاملا خطا وبیجا بوده وهمچنان همواره درکشمکش های سیاسی برای گرفتن قدرت، مردم فقیر وساده قربانی گشته اند :

ای ساده مردمی که توقع نموده اند

رقص کبوتران حرم از عقاب ها

سرها به خاک‌خفت که تاچند بلهوس

گلگون کنند ساغر عیش از شراب ها

ای بس فقیر زار که شد کشته رایگان

بهر حصول مقصد عالیجناب ها

بس نوجوان ساده که درجنگ این وآن

جان عزیز داده به زیر رکاب ها

در «تابوت آتشین» عشق استاد به وطن و بیزاری او از عصر معبد زروسیم و عصر مفاسد جلوه گر میشود ، زیبائی های امریکا و امواج دریای « هدسن » نمی تواند یاد وطن را از خاطر استاد دور سازد :

امواج هدسنم نبرد دل ز کف که من

دیوانهٔ نوازش در یای دیگرم

نیلاب من کجاست که هرروزمی گذشت

غوغا کنان ز پیش چوسمینه اژدرم

این عصر معبد زرو سیم است و لیک من

نی طالب زرم که طلبگار بوذرم

شد روزها که نیست نواز شگر ضمیر

کلبانگ آسمانی الله اکبرم

یاران کجاست ؟ کشور زیبای من دریغ

کاین نیمه جان بپای گرامیش بسپرم

جان میدهم به مژده اگر آورد نسیم

مشتی غبار از سر بالین مادرم

در تحت عنوان «مکتب جنگ آموزان » به جنگ طلبی و خون آشامی سیاست پیشگان عصر اشاره می نماید :

سیاست پیشهٔ عصر است آهن خوی آهنگر
که جز کوبیدن آهن ندارد هیچ دمسازی
گهی زنجیر می تابد که سازد طوق آزادی
گهی میخی که تا بینا نماید دیده با ...
شگفتا زین د بستانی که سازد نسل آدم را
عقاب آدمی خواری پلنگ کینه پردازی
نخستین درس انسان است در دنیای ما دردا
به زیر پرچمی پا کوفتن با طبل نا سازی
سپس آموختن درس قتال و بستن و کشتن
شمردن خون صد انسان بیچاره به یک غازی
چه خیزد از د بستانی که پیکار است آئینش
جز آتش پیشه سرهنگی جز آتش کینه سربازی
د بستان ها بنام جنگ بر پا گشته در گیتی
ولی ناید بنام صلح از یک کشور آوازی
بشر را رهنمائی می کند گمگشتهٔ جهلی
جهان را کتخدائی می نماید بندهٔ آزی

«پیام به ملل متحد» پیام اشک و خون ملت مظلوم و مجاهد افغانستان است که قصیدهٔ خونین انوری را در سوگ خراسان بیاد می آورد .

انوری گفته است :

بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر — نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر
نامهٔ مطلع آن رنج تن و آفت جان — نامهٔ مقطع آن درد دل و سوز جگر

نامهٔ‌پررقمش آه عـزیـز ان‌شهـدا نامهٔ‌درشکنش‌خون‌شهیدان‌مضمر نقش‌تحریرش‌ازسینه‌مظلومان‌خشک سطرعنوانش‌ازدیده محرومان تر و استاد خلیلی می گوید :

که برد نامهٔ ما جانب بنگاه امم
نامهٔ ملت افغان که به خون گشته رقم
صدر آن محضر اسمای شهیدان وفا
ذیـل آن دفـتـر اعـلام قـتـیـلان ستم

واین نامه ایست که بخون‌اسیران و کلک بریدهٔ‌طفلان کشوربخون خفته افغانستان نوشته شده حرف ، حرفش‌ازخون یتیمان‌رنگین‌وسطر سطرش بااشک اسیران ترومدغم شده است .

نـامهٔ آبله پـایان گرسنه کز فقر
پوست‌پوشیده به‌تن سنگ نهاده‌به شکم

که بازهم اشاره برنقش مردمان فقیر درجهاد است .
همچنان نمایندگان دروغین نسل بشررا که درحقیقت نمایندگان دولت ها (نه‌ملت‌ها) وبازیچه‌دست ابرقدرت هاهستند وبابک‌عالم اختلاف ، کینه و دشمنی به ظاهر (متحد) معلوم میشوند مورد خطاب قرار میدهد :

ای شمـا ایکه نماینده نسل بشرید !
ای که استید بظاهر همه در پهلوی هم

اندین کاخ مجلل همه‌نقش است به سنگ

از مساوات و حقوق بشر و صلح امم

گر مساوات همین است که ما می‌بینیم

نکند فرق به انسان چه وجودش چه عدم

وباز چهرهٔ امتیاز و تبعیض‌را درشعارها واصطلاحات‌آن سازمان و اعلامیه‌های مربوط بوضاحت می‌بیند ومفهوم حقوق‌انسانی‌را منحصر به انسان‌غربی میداند ، آنهم که ازجمع ابرقدرت‌هاواقمار انهاباشد زیرا فغانهای که ازین کاخ برای دفاع از حقوق انسان‌برمی‌خیزد منظور همانا انسان غربی است :

اگرازغرب تنی چند بیفتد دربند

چه فغانها که ازین کاخ نخیزد بیهم

لیک‌یک کشور آزاد چوغلتید بخون

کس ندیده‌است درابروی کسی اینجاخم

کسی نپرسید که این‌ملت افغان زچه‌رو

جان سپارد به دم خنجر خونخوار ستم

درس تزویر چرا ریشهٔ وی سازد قطع

چکش ظلم بسه فرقش زچه کوبد هردم

و میزان کار آئی این سازمان و نتیجه ای را که ملل خورد و اهل قدرت از آن گرفته اند ، اینگونه ارزیابی می کند :

ملل خورد از این در نشنیده جز لا

اهل قدرت نشنیده است از آن غیر نعم

و ماهیت پوچ این کاخ راچه زیبا مثال زده است :

حیف ازین کاخ که گردد چو یکی طبل بزرگ
از درون پوچ و برون کرده سراپای ورم

و مدعیان حمایت صلح وحقوق بشر را دعوت میدهد :

ای بزرگان که شما حامل صلحید و حقوق
به سوی کشور ما رنجه نمائید قدم
تا نیابید در آن مرز دلی را بی داغ
تا نه بینید یکی دیده درآنجا بی نم

و بعد از ذکر حال دختران و پسران بخون غلطیده وقهرمانانی که با مرگ پنجه داده اند ، ماهیت اسلامی انقلاب را بیان و به هدف استعمارگرانه روس ها که قصد به زنجیر کشیدن ملت ها را دارند و از برهنه پایان به ستوه آمده اند ، اینگونه اشاره می کند :

بشنوید از سر هر بام صدای تکبیر
که زهنگامهٔ شان گوش فلک گشته اصم
لشکر روس ببینید شب و روز به جنگ
تا کند طوق غلامی به گلو ها محکم
اینک از برهنه پایان بستوه امده است
طرفه جنگی است که تاریخ نکردست رقم
جنگ اقوام ضعیف است به نیروی بزرگ
جنگ داد است وستم حملهٔ نوراست وظلم

اندرین عصر که ره یافته انسان به فلک
بر سر ماه برا فراخته از علم علم
جنگ مشت است و سنان حمله توپ است وگهر
جنگ اعجاز خدائی است به عفریت ستم
که در اینجا تا برابری جنگ را از لحاظ امکانات و وسائل مادی بیان داشته و بعداً نتیجه میگیرد:

تا آن زمان که حقوق بشر ملعبهٔ ابر قدرت‌ها باشد پس لازم است تا بر در این صحنه (سازمان ملل متحد) قفل زده شود:
تا بود حق بشر ملعبه قدرت‌ها
در این صحنه بیندیداز این پس محکم

و نتیجهٔ دوم اینست که دنیای مادی امروز و جهان بینی های الحادی به ارزشهای معنوی وقعی نگذاشته وبه انسان منحیث اشرف مخلوقات ننگریسته و آنرا در سطح بردهٔ ماشین تنزل مقام داده اند و هر چیز را فدای مقاصد استعماری و امیال مادی می نمایند و این فاجعه ناشی از جدا ماندن دین از صحنه زندگی است که حیثیت چراغ راه بشر را دارا می باشد و مرگ ارزشهای داد خواهی و انصاف است که نقش حکمیت خود را در راه حیات از دست داده است:
دین جدا ماند که در راه بشر بود چراغ
مرد انصاف که در راه جهان بود حکم

نتیجه نهائی که در جمع بندی مسائل متذکره به آن میرسیم ، فیصله قاطع در مورد این سازمان است:

پس ازین تعزیه گوئیم به منشور ملل

پس ازین مرثیه خوانیم به میثاق امم

« پیام به ملت بزرگ ایران» نامهٔ برا؟ به برادر است :

به پیشگاه تو ای ملت خجسته سلام

ز ملتی که شده صبح روشنش چون شام

درین پیام از ملت اتش گرفته و در خون طپیده به ملت ایران سلام گفته شده است :

سلام ملت همدرد و همدل وهم کیش

شریک شادی والباز محنت والام

دوملتی همه‌دل رهسپر به یک ائین

دو کشوری همه جان ـ مفتخر به یک اسلام

دو ملتی که همچو شاخه های یک گلشن و دو بازوی متصل به یک اندام اند و به یک قبله روی آورده و به یک خانه احرام بسته اند .

شاعرقبل ازینکه درین پیام هدف خویش رابیان‌دارد ازسلام آغازمی کندوبعداً وجوه مشترک‌و پیوندهای ریشه دار بهم پیوستگی دو ملت افغان و ایران یعنی عقیده و اخوت اسلامی که انها را به مشابه دو بازوی جهان اسلام قرار دا ده است و در کنار آن باهم همسایه لیزمی‌باشند ذکرنموده ومتعاقباًبه همسایه خویش می گوید که :

ببام خانهٔ همسایه چون فتد اتش

بحکم کیش وخرد خواب غفلت است حرام

بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از انکه به جستجوی اندیشه‌ها واحساسات اخرین قافله سالار کاروان شعر و ادبیات دری در تاریخ معاصر افغانستان، مرحوم استاد خلیل‌الله « خلیلی » در لابلای اشعار شیوا و دلنشین او بپردازیم،لازم است تابصورت خیلی فشرده ، مختصر و گذرا از تاثیرات انقلاب اسلامی بر قلمرو شعر وادب نیز صحبت‌نمائیم؛

بعد از کودتای خونین و ننگین هفت ثور بخصوص پس از لشکر کشی بیشرمانه و یورش سفاکانه‌امپریالیسم جهانخوار روس بر کشور مسلمان و باشهامت ما و همزمان بااوجگیری قیام؛ مسلحانه و گسترش ساحه ونفوذ جهاد،تغیراتی در افکار،احساسات و عواطف ساکنان این مرز و بوم پدیدار گردید وجهادبرزوایای مختلف زندگی اثر گذاشت . بر این بناست که شعر و ادب نیز به نوبهٔ خویش از حالت قبلی بدر آمد و متناسب باشرایط و وضعیت جهادی ، حالت پر خاشگری گرفت‌و وسیله‌ای‌برای‌انعکاس احساسات،خواست ها ، دردها ، رنج‌ها و مجاهدات مردم گردید از همین جاست که شاعر امروز شاعر جهاد است وترجمان دردها و احساسات مردم‌وعنصر اگاه و اگاهی دهنده ایست که با اثر پذیری از شرایط جهاد مسلحانه،مظلومیت مردم و بیداد استعمار و استکبار گران قلمی خویش را درین راه بکار می بندد و استعداد هنری خویش را درین زمینه به نمایش می گذارد .

کنون بخانهٔ ماشعله های آتش بین
که دود آن به فراز سپهر کرده مقام

و از مادرانیکه فرزندان دلبند شانرا زیر تیغ خون آشامان جلاد می بینند و از دختران در خون تپیده حکایت می کنند وباز می گوید :

به شهر ، شهر نگر : جوی ، خون شهید
به دشت ، دشت نگر پشته پشته از اجسام
ببین به سنگر مردان ، که در بن هر سنگ
کند سینه سپر پیش دشمن اسلام

و یک بار دیگر بر نقش برهنه پایان کشور اشاره می کند که با ابر قدرت خون‌اشام وگسسته لگامیکه پابند هیچگونه‌اصول انسانی ـ اخلاقی ـ و مقررات بین‌المللی نیست به ستیز بر خاسته اند :

برهنه پای تهیدست رانگر که چسان
کند ستیز به آن‌قدرت‌گسسته‌لگام

واهداف استعمارگرانهٔ ابرقدرت ملحد وستمگار روس‌رااینگونه بیان می‌دارد :

بدان سراست ابر قدرت خدا نشناس
که زیرپرچم وی خم‌شود جهان به تمام
چنان کند که زخدمت‌گران دیر و حرم
نماند آنکه ز دین خدای گیرد نام

زمین بماند وجمعیتی خدا نشناس
جهان بماندو مشتی سفیه کالانعام

وپلانهای شوم این ابر قدرت خدا نشنا س را در صورت پیروزی در مورد اماکن مقدسهٔ که ایرانیان خیلی به آن عقیده واخلاص دارند افشاء می کند :

بباد فتنه کند گل ـ چراغ «شاه چراغ »
به توپ ظلم کند ـ رخنه «خوابگاه امام »
دگر به مشهد قدس «رضا» نیاید صبح
صدای غلغل توحید از مناره «جام»
دگر به طاق دل آدمی بمیرد عشق
دگر فروغ حقیقت شود نهان به ظلام
دگر زنان نشناسند در نهایت امر
که این پسر ز کدام است وآن پسر ز کدام
ندا کنند که این کعبه چیست ـ سنگ سیاه
صدا زنند که این کوفه چیست مشت عظام
خدای چیست ـ بتی ساخته بدست بشر
که نیست درخور تعظیم چون دگر اصنام
ندا کنند که احمد تنی است رفته بخاک
صدا زنند که زینب زنی است خفته بشام
ندا کنند که قران فسانه ایست دروغ
نه در نخست بود مستند نه در انجام

کنند خرمن و آتش زنند درمصحف
مبین کلام خدا ذوالجلال والاکرام

بدین فریب بشویند مغز انسانرا
زدجله تالب جیحون زمصر تاآسام

بدین وتیره کنند عقل آدمی تسخیر
بدین طریق بفکر بشر نهند زمام

وبالاخره باییان اهداف کفار حیله گر روسی بصورت بسیار زیبا و دقیق نتیجه گیری می کند ودست دوستی فریبکارانهٔ این شیاطین راکه

درآستین آن خنجر خونین جفا و انسا نکشی را پنهان کرده اند باز می نماید؛ دست مکاریکه بنام صلح ، همزیستی مسالمت آمیز، روابط دوستانهٔ معنوی وحسن همجواری وبا بستن قرار دادهای نظامی، سیاسی ، اقتصادی وکلتوری . . . . . با محبت وعلاقهٔ دروغین و ظاهر سازی ماهرانه ، دراز می گردد و بالاخره با زنجیر اسارت و کشتار عمل می کند .

از اینجاست که درین پیام برادران ایرانی را از نزدیکی بااین ابر قدرت خدانشناس ، مکار و خون اشام بر حذر میدارد وتجربهٔ ملت افغان را بعنوان مثال ذکر می کندواین چنین هوشدارمیدهد :

ترا چومن به محبت کشند از اول
ولی چومن به اسارت کشند در انجام

« درگریه‌برقندهار و خرقه مبارک »

استاد خلیلی دل‌خود را مخاطب قرار داده وبه ماهیت استعماری ابر قدرت ها و هیچی و پوچی سازمان ملل اشاره می کند :

از این بازیگران دشمن آزادی مردم
چه بازی ها که هردم در لباس دوستان بینی
سخن‌هاشهد را ماند چوگاهی بر زبان آرند
بسا زهراست بنهفته چو در زیر زبان بینی

دراین جا به این واقعیت مشهود وملموس اشاره شده است که دشمنان آزادی مردم دنیا در لباس دوستی و با ادعا های پوچ ومیان تهی ، دوستی با ملل، حسن همجواری و روابط نیک وحسنه و در پشت پردهٔ الفاظ رنگین و زیبادست به توطئهٔ و دسیه زده و پلانهای شوم استعماری خویش رابرملت‌های ضعیف باکمال قساوت و ستمگری عملی می نمایند .

واقعاً صلح، دوستی ، برادری ، عدالت ، مساوات، حکومت شوراها، محو تبعیض و سرمایه داری ، خلع سلاح ، دوستی ، وهمبستگی ملل و . . . . چه‌کلمات شیرین وزیبای است که از دهان زهرآلود اژدهای خون اشام سرخ بیرون میشود وکشور ها را با این فریب بکام استعماری خویش فروسی‌برد .

و در ادامه به بستن پیمان دروغین و پر فریب سازمان‌ملل اشاره می‌کند و اینکه عملاً آن پیمان شکسته شده و صد ها دروغ و مکر و فریب دیگر نیز بدنبال دارد :

فریبی بود پیمان ملل بستند و بشکستند

ازین پس کن تماشا تا دروغی صد چنان بینی
به بنگاه ملل روشنگر مکر و ریا باشد

صف اندر صف علمهای که چون رنگین کمان بینی

پس از انکه پرچم های رنگا رنگ دولت ها را در ملل متحد بیانگر مکاری و ریا کاری ان دولت ها میدا ند به قندهار نازنین عطف توجه می نماید :

نگر بر قندهار نازنین ما که با چشمت

عروس شرق را در پنجهٔ اهریمنان بینی

فضا از آه مظلومان چو ابر قیرگون یابی

زمین از خون مظلومان همه لاله ستان بینی

رگ خون شهیدان است کز قلب زمین جوشد

اگر در بوستانی شاخه های ارغوان بینی

ودر اخیر به مسلمانان بی تفاوت و سطحی نگر منطقه وجهان هوشدار میدهد که با یورش اردوی سرخ به کشور ما بیدار شوند و این پندار ابلهانه را بدور اندازند که خطر امپریالیزم سرخ در همین ساحه محدود خواهد بود و به آنها سرایت نخواهد کرد و ضمناً یکی از خطرات جدی این تجاوز را که متوجه منطقه نفت خیر خلیج وکشورهای عربی است و جهت تسخیر این مناطق صد ها حیله و نیرنگ بکار میرود ،گوشزد نموده و این حقیقت را که با وجود این همه تجارب ، بعضی ازکشور های عربی منطقه

باز هم به دعوت مکارانه دوستی روس ها لبیک می گویند و از عواقب آن غافل هستند بدین گونه بیان میدارد :

مسلمان ! اینک آمد پرچم میرخ مسلمان کش
تو بیجا خویش‌را زین سیل‌آتش بر کران بینی
بیاای پاسبان کعبه قرآن را تماشا کن
که از دود ورقهایش ستون تا کهکشان بینی
زده پهلو به امواج خلیج اکنون به‌صدنیرنگ
صبا در بحر احمر این سفاین را روان بینی

« مجسمه بامیان »

درین شعر استاد خلیلی مفاهیم بسیار عالی را در قالب زیبا ترین اشعار ریخته و هنر را با واقعیت های امروزی در آمیخته است .

استاد به جنگ پرستی نسل امروزی اشاره می کندوخطاب به بت بامیان می گوید :

جنگ معبود است‌ومعبوداست‌جنگ نوع انسان می پرستد جنگ‌را
آن سلاح کهنه را بنموده نو کرده نذرش بینش و فرهنگ‌را
دین انسانست اکنون گیرو دار

در ادامه به پیشرفت های کیهاني انسان امروز و تاریکی درون او که فاقد احساس و ضمیر سالم ست اشاره می نماید :

ناشناس موقف انسانی اند   این قمر آوارگان چرخ گیر
جسته اند از دور نوراختران   کشته از نزدیک انوار ضمیر
آسمانش روشن اما سینه تار

در« **بهارخون**» استاد خلیلی بی تفاوتی مسلمانان‌را دربرابر درد عظیم مردم ما نکوهش کرده و لاف و دروغ مدعیان صلح وآزادی را درمورد قضیه افغانستان بخصوص در سازمان ملل متحد رسوا می سازد :

دریغا جمع بی در دان به درد ما نفهمیدند
مسلمانان به حال زار ما دیدند وخندیدند
دریغا عروة الوثقای عشق انگیزایمان را
بپاس خاطر کافر دلانی چند ببریدند
به بنگاه ملل دعوی گران صلح و آزادی
بنام ما بساطی چند گستردند و برچیدند
دروغی چند افزودند و لافی چند بنوشتند
دو سه سطر مزور در خلال‌صفحه پیچیدند
ز آواز حقیقت گوش خود را پنبه بنهادند
به آهنگ ستمکاران گیتی پای کوبیدند

« **وطندار دلیر**» عنوان شعر دیگر یست که از آغاز تاانجام ، برادران مجاهد طرف خطاب قرار گرفته اند :

وطندار دلیر من بنازم چشم مستت را
وطن در انتظار بازوی کشور گشای تست
بخاک افگن به خون ترکن ببادش ده به‌آتش سوز
ازین بد تر چه می باشد که دشمن درسرای تست
ز فریاد تفنگت جز صدای حق نمی آید
ز « خیبر » تا « مدینه »گوش‌ها و قف صدای‌تست

و با اشاره بر دسایس و توطئه های همیشگی دشمنان رنگا رنگ اسلام که همواره با نفاق انگنی وفرقه سازی سعی بر تخریب بنیاد مستحکم وحدت اسلامی مردم ما داشته اند و تلاش نموده اندتا رشته های اصیل عقیدتی را که پیوند دهندهٔ تمام اقوام و قبایل وقومیت های مختلف کشور ما بوده و همه را یکسان و برادروار جهت حفظ نوامیس اسلامی و ملی خویش آماده جهاد داشته است به رشته های تنیدهٔ استعمار مبدل سازند و . . . بنابرین مجاهد را متوجه می سازد :

هزاره کیست ؟پشتون کیست ؟ تاجک چیست ؟ ازبک چیست ؟
اساس فرقه سازی های استعمار را بشکن
تو چون فرزند اسلامی شعارت نیست نیست جز توحید
ز محراب (محمد) پرچم اغیار را بشکن
سر از ادگان ملت توحید شد بر دار
به یک الله اکبر چو به های دار را بشکن

« مجسمه آزادی »

شاعر در خواب نیمه شبی به شهریکه کاخ های آن به پهنای فلک شاخ ها می سایند میرود وپیکر رولین مجسمهٔ آزادی را می‌بیند که بصورت ما در ساخته شده و در هر پنجه فولادیش مشعل رخشندهٔ آزادی قرار دارد .

درین جا شاعراول به ناتوالی هنرمندان در نقش صورت مادراشاره‌می کند ومی گوید :

گرچه هنرمند بود چیره دست
صورت ما در نه توان نقش بست
صورت ما در هنر کبریاست
نادره نقشی زکتاب خداست
نقش خدا قابل تقلید نیست
هیچ درین داعیه تردید نیست
در نگهش جلوهٔ رحمان بود
شرح چنین جلوه نه آسان بود
خامهٔ تقدیر در انگشت اوست
گنج خدا در گره مشت اوست

شاعر چند قدمی جلوتر میرود وناله موزان آن ما در پولاد پوش را می‌شنود که بیانگر غم های اوست ورئیس جمهور وقت امریکا (کارتر) را طرف خطاب قرار داده می‌گوید :

یاد کن ازدرد امم یاد کن
زین همه بیداد وستم یاد کن
بود بشر مظهر لطف خدا
صدر نشمن علم کبریا

وبعد از ذکرمقامات آدمی ـ وضع کنونی اورا بیان میدارد:

لیک کنون گوهر ار زنده داد
مشعل جان بخش فروزنده داد
رفت ز کف دولت بنیاد یش
دو هر رخشندهٔ آزاد یش

ودر ادامه به پیشرفت های مادی منهای معنویت اشاره شده و سخن به ساز مان ملل متحد ـ فاشیزم ـ تبعیض ـ استعمار، خلع سلاح وفردای دیگر کشانیده می شود که به سبب جذا بیت آن نمی توان از آن بصورت جسته وگریخته انتخاب نمود بلکه باید کاملاً از نظر بگذرد :

عالم بشر هر چه قمر گمر شد
گردن وی بسته به زنجیر شد
سود چه دارد به فلک تاختن
خانه خود حوضهٔ خون ساختن
زلزله افتاده به بنیان وی
دیو نهان گشته به دیوان وی
دستخوش مکر شدو کذب وشک
غول نشانید به تخت ملک
کشتن وتخریب شد آئین او
غارت وپیکار ودغل دین او
مدعی صلح و طلبکار جنگ
صورتش انسان ونهادش پلنگ
این دوسه نیروی خطیر سیاه
کرد به هر نحو بشر را تباه

استاد خلیلی یکبار دیگر به سازمان ملل می تازد وماهیت اورا هرچه بیشتر رسوا می سازد :

اکنون دیگر مناظر دلکش طبیعی ، زیبائی های آفرینش،سیر وگلگشت بهاری ، جمال گل ، جلوه سنبل ، فریاد بلبل و حسن وناز معشوق و... منبع الهام شاعر نیست . زیرا شاعر امروز از جهاد الهام می گیرد وانچه در محیط و ماحول او به ملاحظه میرسد و انچه بر کشور و مردمش می گذرد ، همه رنگ و بوی خون و آتش دارد و به تعبیر استاد خلیلی«درین خارستان الدوه بوی خون و باروت با نگهت نسرین و سمن درآمیخته ،داغ لاله جایش را به مادری داده که فرزند جوانش را بخون آغشته دیده...»بنابرین بدیهی است که فکر و ذهن شاعر متوجه جریانات ورو یدادهای کشورش هست که از یکسو قیام شکوهمند اسلامی مردم دلیر و مجاهد خویش را می بیند که بدون داشتن وسایل و امکانات لازم و فقط بانیروی ایمان واتکال به ذات اقدس الهی با بزرگ ترین ابر قدرت وحشی تاریخ مقابله نموده و باحماسه آفرینی های جاودانی و جان نثاری های بیدریغ،طلسم شکست ناپذیری افسانوی اردوی اهریمن سرخ را در هم شکسته وبقای امپراطوری جهان خوار و ویرانگر روس را با خطر مرگ و زوال ابدی تهدید می نماید و از سوی دیگر جنایات وحشت زا و تبهکاری های جلادان کرملین نشین و چاکران فرومایه و حلقه بگوش آنها را می بیند که چگونه با جنون ادمکشی و ویرانگری ، دست به کشتار و تباهی می زنند و فاجعه ببار می آورند و... این همه وقایع و رویدادها ، منابع الهام شاعر مسلمان و متعهد دوران جهاد است .

انجمنی ساخت ریا آفرین
خنده به لب صاعقه در آستین

ظاهر آن مظهر عنوان صلح
حامی آزادی وپیمان صلح

باطنش اعمال ریا و غرور
پیروی از قدرت ارباب زور

بر در آن نقش به ارقام زر
خانهٔ تأسین حقوق بشر

حامی پیمان شکنان گشت حیف
مدفن آمال جهان گشت حیف

این همان مجمع دول است که در مورد سلف آن یعنی «جامعهٔ ملل »، شاعر مشرق گفته بود که :

برفتد تا روش رزم درین بزم کهن
دردمندان جهان طرح نوالد اختهاند

من ازین بیش ندانم که کفن دز دیچند
بهر تقسیم قبور انجمنی ساخته اند

وشاعر جوان الحاج «تارشی» این چنین برآن خروشیده است :

نفرین به سازمان ملل ، دستگاه شوم
نفرین برآن ادارهٔ منحط ومبتذل

آن چرخ زیر دست ابر قدرتان دون
وآن جایگاه سفسطه وحیله و جدل

استاد خلیلی در ادامه از زبان مجسمهٔ آزادی قصهٔ دروغین اصل مساوات را اینگونه بباد استهزا می گیرد :

اصل مساوات دروغی دگر
قصهٔ بی فرو فروغی دگر
اصل مساوات اگر هست راست
پس سخن غربی وشرقی چراست
نسبت انسان بجنوب وشمال
نیست نمایانگر نقص وکمال

وبر تبعیض نژادی بخصوص در امریکا اشاره می کند :

داشتن رنگ سپید و سیاه
کار خدائیست نباشد گناه

استاد خلیلی امتیاز انسان غربی را ازنظر داعیان حقوق بشر ولیکه داران سازمان ملل اینگونه بیان میدارد :

گردو تن از غرب به زندان شود
در همه جا معرکه بنیان شود
لیک اگر قدرت غارتگران
شرق کند یکسره چون خاکدان
بلع کند کشور آباد را
برده کند ملت آزاد را
مرد وزن وطفل کشاند بخون
رایت احرار کند واژگون

بمب فرو بارد و باران مرگ
مرگ بارد بسرش چون تگرگ

مجلس اقوام نه جنبد زجا
بر نشود از لب یک تن صدا

معنی منشور ملل قدرت است
هرکه ضعیف است به صد ذلت است

دیدهٔ امید «به همزیستی»
جستن هستی بود از نیستی

نیست ازین ملعبهٔ چشم بند
حاصل انسان به جز از ریشخند

خلع سلاح است به نیرنگ نو
معنی آماد گی جنگ نو

اسلحه سازان جهان ای دریغ
مرگ فروشند وزیان ای دریغ

مرگ زن وکودک وپیر وجوان
بیگنهان بیوه زنان بی کسان

مرگ ادب مرگ هنر مرگ داد
مرگ به هم زیستن واعتماد

مرگ فروشند وجنایت خرند
تا ابدالد هر خجالت خرند

برده فروشی زجهان رخت بست
ظاهر بازار غلامی شکست

لیک درین عصر ابرقدر تان
داعیه داران صلاح جهان

دست بهم داده به بیع ملل
کرده بپااین همه شور وجدل

این ملل خرد شده گوی شان
منبع سرمایه ونیروی شان

این زناش سوی وی آن سوی این
ان بفضا افکند این برزمین

چرخ به دست دوسه قدرت بود
وین دگران آلت وعدت بود

وای برانسان که چه ننگین شده
آله وآلودهٔ ماشین شده

آدمی وبندهٔ ماشین دریغ
صدر نشین وین همه پائین دریغ

رفت کجا منزلت وسر وریش
نور خدائی ، دل پیغمبر یش

برد که از پیشگه طاق او
مشعل رخشندهٔ اخلاق او

چیست کنون ، سرد وسیه آهنی
گمشده درسیرت اهریمنی

همچو درختی شده بی برگ وبار
کش نبود بار به جز مشت خار

گلبن انسان شده خار آفرین

گلشن آن چوبه دار آفرین

آنچه درین منطقه بنیادیست

عدل بشر خواهی وازادیست

حیف که آن کاخ سپید بلند

خلق خدارا برساند گزند

عصر تو خونریزی وغارتگریست

عصر ترور است وجنایت گریست

عصر تو خرساز بود بهتر است

یا که بشر ساز بود بهتر است

هان که زمان نیست توقف پذیر ٠

هست شتابان سوی فردا چو تیر

آه که فردا چه نکو داور است

داد رس ومنصف و روشنگر است

پرده به یک سو زند از کارها

فاش نماید همه اسرار ها

ای تو به گردونهٔ دولت سوار

باز نما چشم به انجام کار

وای از آن دم که به چرخ جلال

لانهٔ موری شودت پایمال

کار چو در حضرت داور کشد

مور ضعیفی ز تو کیفر کشد

خامهٔ تاریخ نماید رقم
نامهٔ اعمال ترا دمبدم

یاد کن آن روز که نسل دگر
راه دگر آرد و رسم دگر
مجلس نو آید و ائین نو
چشم خدا بین و جهان بین نو
مردم مظلوم کند سر بلند
بشکند و بگسلد این طوق و بند
این ملل ساده دل نا توان
دست قوی یابد و فکر جوان
باز کند دیده به نیروی خود
درک کند قوت بازوی خود
رسم بزرگی فتد و کو چکی
جای دوئی باز ستاند یکی
مشرق ومغرب همه یکسان شود
رهبر آن مرحله انسان شود
ملک ستانان جهان گم شوند
خرس شعاران همه مردم شوند

«ایهاالازهر»

استاد خلیلی باملاحظهٔسکوت شرمبار علماء وشیوخ جامعهٔ الازهر وخواب‌خرگوشی آنان درقبال قضیه افغانستان وپلان‌های سیطره طلبانه وتوسعه جویانه استعمار روس برعلیه کشور های اسلامی

وجهان سخت برآشفته شده ولی باملایمت ونرمش الازهررامورد عتاب قرار میدهد :

ایهاالا زهرچنین آرام وخاموشی چرا
آفتاب خویش رادرپرده‌می‌پوشی چرا
صبح رستا خیز شد باخواب همدوشی چرا
گرگ آمد یوسفا ! در خواب خر گوشی چرا
ایها الازهر سخن بی پرده گورای تو چیست
رایت‌دین بر زمین افتاده فتوای تو چیست

استاد به مظالم روس ها در زمینه سوختن مصاحف و کشتن علما و تبایغ الحاد اشاره نموده و از الازهر می پرسد که با این همه چرا لب فروبسته و در جهاد راه حق با ما نپیوسته است .

استاد با ذکر هویت اسلامی و تاریخی افغانستان و بیان بیداد دشمنان ، الازهر را متوجه حیثیت و اعتبار علمی و دینی و مسوولیت تاریخی آن ساخته وبالاخره هوشدار میدهد که « حالت امروز ما آئینه فردای‌تست ».

همچنان ایمان را شاهد مصاف زندگی و نعره الله اکبر را رهبر میدان یک مسلمان مجاهد می داند و ملل متحد را بحیث مرجع امید رد میکند :

ایها الازهرز بنگاه ملل امید نیست
قسمت‌ما میوهٔ ازشاخهٔ این بید نیست

در تحت عنوان «**برگریزان** کشور را به باغ» خزان رسیده و گلشن سیل دیده تشبیه نموده واز طفل جگر دریده ، دختر درخون طپیده و مردان بخون کشیده یاد می‌نماید و هرقطرهٔ خون مجاهد را سازندهٔ نسل‌های فردا می داند. استاد درتابش تیغ مجاهدین فرداها را روشن می بیند ودر برق نگاه غازیان مژده های پیروزی رامی خواند که فقط باایمان ، ثبات واستقامت مجاهدین میسر می‌گردد ونه مذاکرات ومعاملات سیاسی توسط سازمان ملل وانجمن حقوق بشر وغیره بلکه استاد خلیلی همهٔ آنرا تزویر دانسته وصحنهٔ مهره چیده می نامد :

حرفیست دروغ دعوی صلح وآن انجمن حقوق سازمان
بازیگهٔ قدرت است وتزویر سرتاسر آن بلند ایوان
خواهی که فریب وخدعهٔ روس بینی به نگاه خویش عریان
زآن صحنهٔ مهره چیده کن یاد

در «**پیام مادر گلگون کفنان**» استاد خلیلی ازوضع اندوهبار کنونی به درگاه خداوندی شکوه می‌نماید ومظالم دشمن رابیان می دارد واز غفلت دوستان می‌نالد :

دوستان ما خدایا کرشدند حال ما دیدند وغافل ترشدند
مومنان غرقند دراغراض خویش هریکی در بستر امراض خویش
هیچکس باما زدل یاری نکرد کس به ما ازجان وفاداری نکرد

درین حال استاد مادر گلگون کفنان را درعالم خیال می‌بیند که اشک حسرت برمژگان وی حلقه‌زده وخامه‌ای از نوردرانگشتان وی‌است.

با جماعت دست توفیق خدا است
این سخن بی شک حدیث مصطفی است

پنجه ی بخت ظفر روز جهاد
اتحاد است ، اتحاد است ، اتحاد

"خلیلی"

از انتشارات :
آمریت تألیف و ترجمه کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی افغانستان

مادر گلگون کفنان می گوید که این خامه ، پیغام شهیدان و سرنوشت روزمیدان است :

باجماعت دست توفیق خداست   این سخن بی شک حدیث مصطفی است
آنچه می بخشد ظفر روزجهاد   اتحاد است اتحاد است اتحاد

دراخیرجهادمردم افغانستان رابمثابه افتخار تاریخی و گردن فرازی در پیش ملل جهان دا نسته و توفیق الهی را تکیه گاه مطمئن مجاهدین و جهاد افغانستان را رهگشا و راهنمای اسیران جهان میداند .

این بود فراز های از شاخص های دهگانهٔ اشعار استاد خلیلی که تقریباً در تمامی اشعار او در دوران جهاد ، همین نکات دهگانه موضوع اصلی را تشکیل میدهد .

هرچند نقل و تکرار همهٔ آن پرلطف و شورانگیزاست ولی با در نظر داشت رعایت کوتاهی و اختصار، به همین مقدار اکتفا میشود .

خداوند بزرگ روح استاد خلیلی را شادو درپناه رحمت ورعایت خویش جادهدو برگناهانش ببخشایدوجنت فردوس رانصیبش گرداند .

والسلام علی من اتبع الهدی .

(پایان)

از همین جاست که در فرهنگ و ادبیات انقلاب اسلامی ما شعر حماسی باهمان درخشش تاریخی اش متجلی و مقام بس بزرگ و ارزنده را بخود اختصاص داده است. بنابرین روح جامعهٔ ما همچو سرودهها وچکامه ها را می پذیرد و شاعران برخاسته از جامعه با درک روح اجتماع و مطابق نیازآن‌می‌سرایندواحساسات درونی خودرا که باز تابی از حوادث محیط و ماحول است منعکس میسازند. پس بحق می توان گفت که شعر باحفظ مقام والا و همیشگی اش در تاریخ ادب، اکنون به توان کوبندگی بازوی فرهنگی جهاد افزوده است و امروز نیز در زنده وبیدار نگهداشتن روان‌ها و وجدان ها نقش اساسی داشته و نیرو بخش مجاهدین و رزمندگان می باشد.

در مورد اشعار حماسی مرحوم استاد خلیل الله « خلیلی » شاعر نامدار و شهیرزبان فارسی باید گفت که این اشعار حایز تمام خصوصیات و مزایای یک شعر بر تربوده ، پختگی وحلاوت کلام در رگ رگ آن کاملاً نمایان و مشهود است .

شخصیت ادبی استاد و اشعار شیوا و دلنشین آن که از هر حیث قابل تحسین و ستایش است، در جامعه ما از نوجوانان تا سالخوردگان شائقین و تشنگان فراوان دارد و مبالغه نخواهدبود اگر بگوئیم که استاد خلیلی قافله سالارشعر و ادب و استاداستادان شعر قدیم و نو فارسی در نیم قرن اخیر بوده است .

گرچه استاد خلیلی «به مناصب عالی دولتی رسیده ومراتب

بزرگی در دولت نصیبش گشته است » و به کرسی های وزارت سفارت ، و مشاورت دست یافته است ولی آنچه که سبب شناخت و معرفت او در جامعه گردیده همانا شخصیت ادبی ، فن سخنوری و چیره دستی او در زمینه های شعر و ادب دری است که حیات سیاسی و دیپلوماتیک اورا تحت الشعاع قرار داده است .

ناگفته پیداست که مسایل مهم سیاسی و اجتماعی در اشعار استاد حتی در دورترین سال های قبل از جهاد نیز انعکاس یافته است و در کنار بیان دردها ، رنج ها و آلام اجتماعی به توطئه ها و دسایس استعمار گران و جبروستم زور مندان نیز اشاره رفته است ، به خصوص در آن زمانیکه از خطرات ابر قدرتها کمتر اگاهی بود ، استادخلیلی تحت عنوان « آشوب زمانه یا وضع بین المللی » ، چهره سیاه و تجاوز گر دو ابر قدرت را اینگونه رسوا میسازد :

تاکی کشم سرگشتگی زین واژ گون کردار ها
زین مهره های بوالعجب زین ثابت و سیار ها
هنگامهٔ صلح ملل تمهید جنگ است وجدل
دارد نهفته دربغل این صلح ها پیکار ها
این ابرهای تیرگون آبستن اشک است وخون
تاخود چه می بارد کنون زین فتنه ها درکار ها
ازین دو نیروی سیه گیتی شده چون رزمگه
گردد جهان آخرتبه در چنگ این کفتار ها

آن یک نموده راه گم کج کرده عقرب‌وار دم
واین یک بکف بمب اتم حلقه زده چون مارها
این گرزه مار گرسنه وآن شرزه شیر یک تنه
این زهر ها اندر بنه وان مرگ ها در بار ها
زین مصلحان کینه جو آهن دل وآئینه رو
چیزی نمی خیزد نکو غیر از همان تکرار ها
معیار ها گردد عیان از قهر ولطف این و آن
تاچند رأی دیگران در کار ما معیار ها
بنموده نخوت مست شان دام‌حیل درشست شان
زنگ خطر در دست شان وندر دولب اخطارها

بهمین‌صورت استادخلیلی درسال (۱۳۳۰) خطاب به علماوشورای ایران در رابطه با نقشهٔ شوم استعمار شرق وغرب می گوید :

چوراپات مغل گردید واژگون شداوضاع جهان یکسر دگرگون
جهان تقسیم شد بین دو نیرو به ظاهر طالبان صلح هردو
میان این دو ما پامال گشتیم لگدکوب خرد جال گشتیم
ترا بازو شکستند ومرا دست مرا غافل گرفتند و تراست
هنوزآن‌فتنه‌جویان درکمین اند هزاران فتنه درهر آستین اند
هنوز این سبزچشمان سیه کار ازین می سرخ می‌خواهندرخسار

ودر مورد کردن افراز ان استعمار گر وسلطه جویان‌شهرت طلب چنین گفته است :

شهرت طلبی‌چندبهم‌ساخته‌اند چون گرگ گرسنه درجهان تاخته‌اند
گردندبزیرپاهزاران سرودست تاگردن شوم خود برافراشته اند

یا :

کشتند بشر را که سیاست اینست　　کردند جهان تبه که حکمت اینست

در کسوت خیرخواهی نوع بشر　　زادند چه فتنه ها مهارت اینست

همچنان فاجعه های تکراری تاریخ را اینگونه بیان میدارد:

شهرت طلبی بی هنری دونی چند　　کردند جهان راپه جهنم ...

صد بار زمین به خون مردم ترشد　　تانام فلان ابن فلان گشت بلند

این بود چکیده های ازچکامه های پیشین استاد، ولی اشعار حماسی وشور انگیز استاد در دوران جهاد ازبهترین شهکار های ادبی دوران معاصر است که بخش‌های ازتاریخ جهاد، رشادت‌ها، دلیری ها ، رنج‌ها ودرد های مردم رادر قالب زیباترین کلمات سوزون ریخته است که بیانگر احساس قلب وندای ضمیر ووجدان اوست .

شاخص‌های عمدهٔ اشعارجهادی مرحوم استاد خلیل الله (خلیلی) نکات دهگانه ایست که حتی بایک نگرش سطحی و گذرا نیز می توان حضور آنرا در تک تک صفحات این اشعار در یافت و ملاحظه نمود .

این شاخص ها عبارتند از :

۱ ـ عشق به خدا ورسول او .

۲ ـ حب‌الوطن .

۳ ـ آزادیخواهی وآزادگی .

٤ ـ شنا خت نیرو های اصیل واصلی جهاد که همانا پا برهنگان وتهیدستان اند .

۵ - بیان عظمت جهاد وستایش مجاهدین .
۶ - تداعی افتخارات کهن درتاریخ کشور .
۷ - شرح مظلومیت وستم کشی ملت وجنایات ملحدین .
۸ - افشای ماهوت اصلی استعمار وتجاوزگران .
۹ - اثبات‌هیچی وپوچی‌افسانهٔ صلح، خلع‌سلاح وسازمان‌ملل‌متحد
۱۰ - تاکید برلزوم وحدت وبهم فشردگی صفوف وامید به فردا های روشن وتابناک.

اینک شاخص های فوق الذکر را از لابلای صفحات « اشک ها وخون ها » که بر گزیدهٔ جزء سوم دیوان اشعار استاد است ، به کوتاهی و اختصار برجسته میسازیم :

عشق و محبت پر سوز استاد خلیلی را با خدا و رسول او می توان در اشعار زیبا و دلنشین او در یافت ، خلیلی‌بااستادی تمام این عشق را با هنر سخنوری در آمیخته و گوهر فشانی‌نموده است.بدین لحاظ حمد ها ، نیایش ها و نعت های استاد خلیلی از امتیاز و بر جستگی‌خاصی‌بر خورداراست،زیرادرین‌اشعاراست که‌سوز دل استاد در ساز کلام او به خوبی و روشنی انعکاس یافته است :

انقلابی در زمین و آسمان آمد پدید
لرزشی در پیکر کون و مکان آمد پدید

استاد خلیلی میلا د فرخندهٔ سرور راستان و آزادی بخش جهان پیغمبر اسلام علیه الصلوة والسلام را زندگی دوبارهٔ آدمیت دانسته واثرات بزرگ‌وعمیق آنرا در دگر گونی مسیر تاریخ به شکل زیبا و شیرین بیان میدا رد . استاد خلیلی بر پائی آدمیت را بدست‌اهل

ایمان و انهم برهنه پای ها و خاکساران دانسته و فقط اینان را معمار انسانیت میداند نه آنهائیکه به ترقی وپیشرفت چشمگیر در ساحهٔ مادیات نایل آمده اند .

استاد خلیلی به اوضاع کنونی کشور و نقش مجاهدین برهنه پا این حرمت داران عید میلادالنبی اشاره می کند و چهرهٔ آدمکشان ملحد و تبهکاران انسان نمایعنی روس های تجاوزگرو چاکران آن را رسوا میسازد :

این برهنه پای ها در نذر آئین و فا
بالب شمشیو عزم خویش اعلان کرده اند

در دل تاریخ ما ثبت است تا فردای حشر
آنچه مردان مجاهد روز میدان کرده اند

آه کین آدمکشان ملحد حق نا شناس
آدمیت را بدست خویش ویران کرده اند

از ددو دامند وحشی تر به چشم حق نگر
آن تبهکاران که خود رانام انسان کرده اند

وای بر عصری که در پیشانی نوع بشر
لکه ها از فتنه ایمن و حشیان آمد پدید

استاد خلیلی با ملاحظهٔ وضع کنونی دنیای اسلام و سیاست های عاقبت نا اندیشانهٔ سران کشور های اسلامی در جهت دوستی با دشمنان ، سخت رنج برده و نتیجهٔ این سیاست ها وشیوه ها را گام برداشتن بسوی پرتگاه خودکشی میداند ، زیرا امت روشن ضمیر ، دشمن مکاررامهر شب پنداشته وصیاد فسونکار زمان برضمیر

سادهٔ ایشان تخم غفلت کاشته است . مسلمانان غافل، بی خدایان را نا خدای کشتی نجات دانسته و چشم شان فاقد نوریست که توان دیدن زهر را روی شهد داشته باشد. استاد خلیلی رخنه در صف جهاد ولرزه در بنیاد دین را نتیجهٔ اختلاف و نفاق ما میداند و در اخیر در وصف آنحضرت (ﷺ)می گوید :

آنکه از ذکر جمیل او سخن شد عنبرین
وآنکه در وصفش قلم گوهر فشان آمد پدید

استاد خلیلی در نعت شریف (بث الشکوی) که بر بالین حضرت محمد مصطفی (ﷺ) در مدینهٔ منوره عرض شده ، اسباب ولوازم اظهار درد را بحضور آنحضرت اینگونه بیان میدارد :

خورشید بیاید به بلورینه دواتش
خضر آید و مملو کند از آب حیاتش
طوبیٰ قلم آرد بمن از شاخ نباتش
جبریل ورق عرضه کند از و جناتش

تا من بحضور توکنم درد خود اظهار

و با اشاره بر نقش برهنه پایان است محمدی که قوای اصلی جهاد اند و بارعظیم انقلاب اسلامی را بدوش می کشند ، میگوید :

هنگام مصاف است ولی همنفسی نیست
فریاد که در معرکه فریاد رسی نیست
دزد آمده در خانه و بیم عسسی نیست
جز برهنه پایان تو در جنگ کسی نیست

چند برداشت تحقیقی از :

اشعار جهادی

استاد خلیل الله "خلیلی"

بقلم : محمّد نسیم "فقیری"

۱۱

به مناسبت نخستین سالروز وفات استاد خلیلی ۱۴ ثور ۱۳۶۷ هـ ش

چند برداشت تحقیقی از :

اشعار جهادی

استاد خلیل الله "خلیلی"

بقلم : محمّد نسیم "فقیری"

به مناسبت نخستین سالروز وفات استاد خلیلی ۱۴ ثور ۱۳۶۷ هـ ش

چاپ مطبعه کمیته فرهنگی
جمعیت اسلامی افغانستان